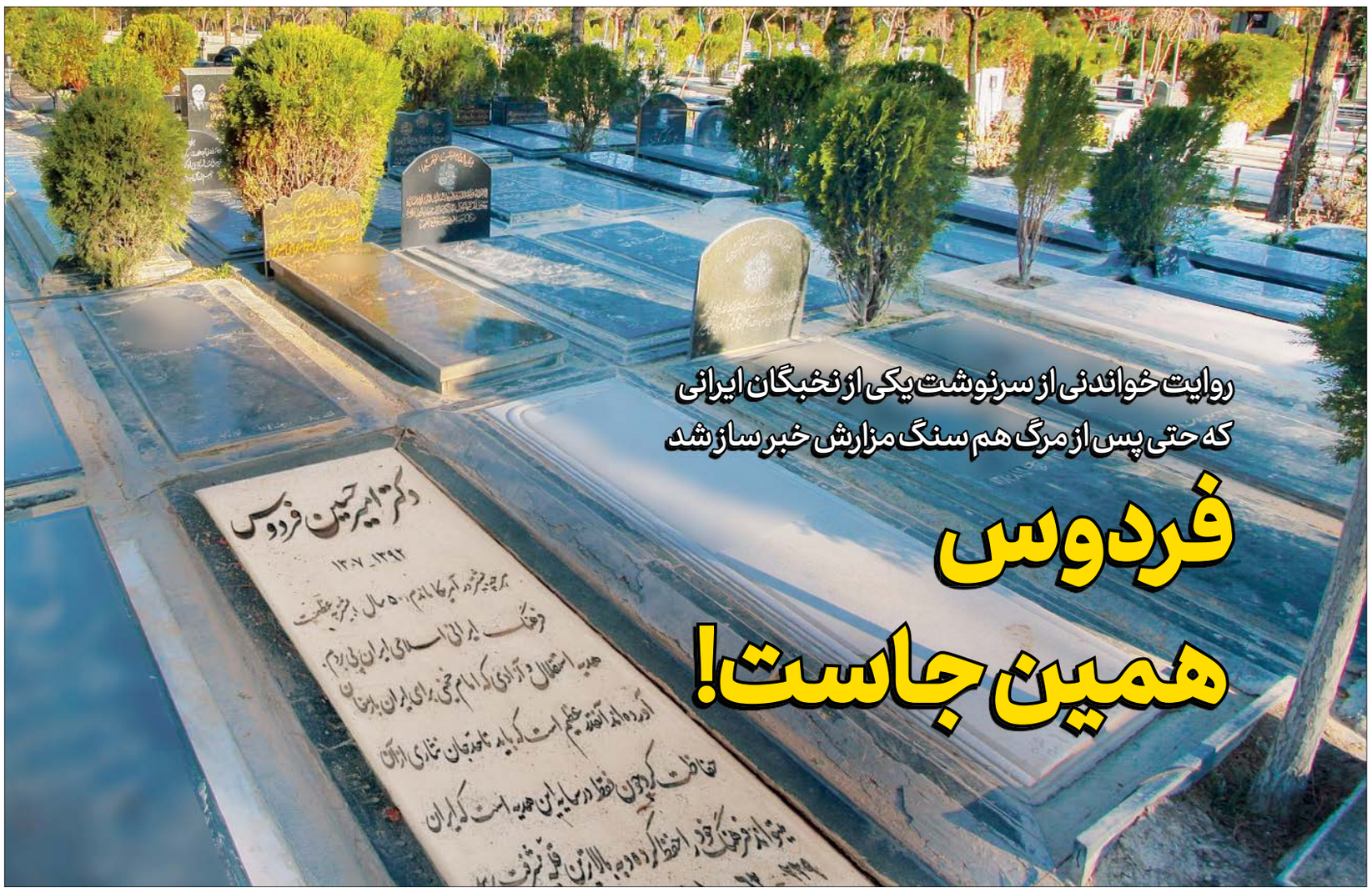

روایت خواندنی از سرنوشت یکی از نخبگان ایرانی که حتی پس از مرگ هم سنگ مزارش خبرساز شد

فردوس همین جاست!

مریم خباز

جامعه

همه چیز از یک عکس شروع شد، تصویر یک سنگ قبر مرمر سفید با قابی از سنگ مرمر مشکی و یک باغچه کوچک کنارش. این عکس چند بار در چند گروه تلگرامی به اشتراک گذاشته شد و کنجکاوم کرد که صاحبش کیست و چرا این همه متفاوت است. این مزار دکتر امیرحسین فردوس بود در قطعه ۲۲۹ بهشت زهرای تهران، ردیف ۶۲، شماره ۵۰۱ که سنگ قبرش متنی عجیب دارد:

«هرچه بیشتر در آمریکا ماندم (۵۰ سال) بیشتر به عظمت فرهنگ ایرانی اسلامی پی بردم. هدیه استقلال و آزادی که امام خمینی برای ایران به ارمغان آورده‌اند آن‌قدر عظیم است که باید تا حد جان نثاری از آن حفاظت کرد چون فقط در سایه این هدیه است که ایران می‌تواند خود را حفظ کرده و به بالاترین قله پیشرفت برسد.»

روی سنگ، شماره‌ای حک شده بود که تلفن همراه مرد سنگ تراش بود؛ اولین سرنخ برای یافتن بازماندگان دکتر فردوس. سنگ تراش آدم خوش مشربی بود، مهربان و خوش برخورد ولی گفت شماره سفارش‌دهندگان سنگ را فقط تا یک سال نگه می‌دارد و بعد از آن دفترچه تلفن را سبک می‌کند و خلوت. اولین تیر که به سنگ خورد رفتیم سراغ بهشت‌زهرا(س) به امید یافتن شماره‌ای در پرونده متوفی که ما را وصل کند به خانواده. روابط عمومی بهشت‌زهرا شماره‌ای داد از شخصی که همنام دکتر فردوس نبود و غریبه می‌آمد. با او که تماس گرفتیم مسجل شد که هفت پشت غریبه است و فقط کارمندی است در اداره حقوقی دانشگاه تهران. به این ترتیب افتادیم درفرآیند اداری و نامه‌نگاری تا شاید دانشگاه تهران شماره‌ای بدهد و ما را وصل کند به بازماندگان دکتر فردوس.

کار طولانی شد و پیگیری‌ها زمان برد تا یک روز دی ماه که ارتباطمان دادند به رئیس سابق اداره حقوقی دانشگاه تهران که دکتر فردوس را زنده دیده، حرف هایش را شنیده، به خانه‌اش رفته و خودش به وصیت‌های او عمل کرده است. زمان چه آفت بدی است اما، چه بد خاطره‌ها را می‌خورد و تصاویر را محو می‌کند. با این که فقط پنج سال از مرگ دکتر فردوس گذشته اما حافظه دکتر محمود کاظمی، رئیس وقت اداره حقوقی و دانشیار فعلی رشته حقوق دانشگاه تهران یاری نمی‌کرد. او جزئیات زیادی را از یاد برده بود و پاسخ برخی سوالات را نمی‌دانست ولی همان کلیات را که سعی می‌کرد امانتدارشان باشد وقتی به ما گفت، معلوم شد صاحب آن سنگ قبر به اندازه همان سنگ متفاوت بوده است.

دهه ۴۰ خورشیدی؛ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و در کلاس‌های رشته زبان و ادبیات انگلیسی دو دانشجوی همکلاس با هم پیوند ازدواج بستند؛ امیرحسین فردوس، عادله کاظمی‌فرد. دو دانشجوی مقطع کارشناسی مدرک‌شان را که گرفتند، عزم کردند بروند آمریکا برای ادامه تحصیل. آنها رفتند ینگه دنیا و در یکی از دانشگاه‌های معتبر که البته دکتر کاظمی نامش را نمی‌دانست، ثبت‌نام کردند و شدند دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی با گرایش خاورمیانه. این دو جوان پول زیادی نداشتند برای همین خرج تحصیل بهانه‌ای شد که شوهر کارگر پمپ بنزین شود و برای همسر که برود در یکی از رستوران‌های شهر کار کند. اما سرنوشت طوری چرخید و این زوج همان سال اول شاگرد اول دانشکده شدند و دانشگاه آنها را بورسیه کرد. این بورس سکوی پرتاب بود برای آن دو تا زندگی را جمع و جور کنند و انگیزه بگیرند برای ادامه تحصیل در مقطع دکتری. این دو دکتریشان را نیز گرفتند و چون جزو بهترین‌ها بودند، عضو هیات علمی دانشگاه محل تحصیل شدند.

تدریس در یک دانشگاه آمریکایی که مصادف بود با دهه ۶۰ شمسی برای دکتر فردوس و همسرش، با آمریکاستیزی و نقد سیاست دولتمردان آن. آنها در مطبوعات آمریکا علیه صهیونیست‌ها، اشغال فلسطین و بعدتر درباره جنگ تحمیلی عراق علیه ایران که با حمایت آمریکا رخ داده بود، مقاله می‌نوشتند و به سیاست‌های زورمدارانه این کشور انتقاد می‌کردند. این قلم تند و تیز باعث شد رئیس دانشگاه با آنها درگیر شود، ولی کسی نمی‌داند چطور نتوانست راهی از پیش ببرد و این دو صاحب‌نظر علوم سیاسی و خاورمیانه را از دور خارج کند.

آدم‌های متفاوت شجاعند، آنها پی دلشان می‌روند و شک نمی‌کنند به هدفی که دارند، برای همین متفاوت می‌شوند و ماندگار. دکتر فردوس و همسرش که دو استاد متفاوت دانشگاه آمریکایی بودند، آن‌قدر ماندند و مقابل فشارها مقاومت کردند که بازنشسته شدند. آنها با این فراغت کاری تصمیم گرفتند بروند پی دلشان. این دو خودرویی قدیمی داشتند که یک کاروان مجهز به آن وصل بود، همان را برداشتند و به قصد جهانگردی رفتند به جای جای جهان. آنها هشت سال مسافر بودند و آن‌قدر راندند تا همه جای کره زمین را گشتند و جایی ندیده نماند. این دو بعد بازگشتند به وطن، جلد بودند انگار، مهربانی‌های ایرانیان آنها را وصل ایران کرد، خودشان گفته بودند. تاریخ رسیده بود به سال ۹۱ که این دو به ایران آمدند، خانه‌ای در شهرک اکباتان خریدند و آپارتمانی در جزیره کیش که مدام بین این و آن در سفر بودند. اما فقط یک سال اجل مهلت داد و چه حیف.

آدم‌های متفاوت که شجاعند قاطعانه تصمیم می‌گیرند و پی وسواس‌های فکر نمی‌روند. آرمان که داشته باشی این‌طور می‌شوی دیگر. این وصف حال دو استاد از آمریکا برگشته است. آنها سال ۹۱ بعد از این که در ایران جاگیر شدند آمدند به دانشگاه تهران و نشستند در اتاق ریاست اداره حقوقی که بگویند می‌خواهند بخشی از دارایی‌شان را هبه کنند به دانشگاه تا خرج تحصیل دانشجویان بی‌بضاعت شود. آنها حتما یاد خودشان افتاده بودند که در کشور غریب، هزاران کیلومتر دورتر از سرزمین مادری مجبور بودند در پمپ بنزین و رستوران کار کنند. آنها برای شروع کار ۲۰۰ میلیون تومان شش سال پیش را در حسابی گذاشتند که سودش کمک خرج تحصیل دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری رشته‌های ریاضی، فیزیک هسته‌ای و ماهواره‌ای که معدلشان بالای ۱۷ است داده شود.

دکتر کاظمی می‌گوید دکتر فردوس دقیقا از این الفاظ استفاده کرد چون او هیچ وقت ذهنیت خوبی نسبت به نظام‌های سرمایه‌داری و کشورهای استثمارگر مثل آمریکا نداشت و معتقد بود اینها به جهان سومی ظلم می‌کنند پس جوان‌های جهان سوم به‌خصوص در رشته‌های مدنظر او باید پیشرفت کنند و موجب اعتلای کشورشان شوند.

بعضی‌ها چه زود از این دنیا می‌روند و وقتی می‌روند چقدر جایشان خالی می‌ماند. به شناسنامه‌شان که نگاه شود حتما عده‌ای می‌گویند عمرشان را کرده‌اند ولی‌الحق که نباید درباره همه این حرف را زد. سال ۹۲ در ماهی که هیچ‌کس حضور ذهن ندارد که کی بود، دکتر امیرحسین فردوس در آپارتمانش در کیش سکته کرد. او که از دنیا رفت همسرش دکتر عادله تماس گرفت با دانشگاه تهران و این مرگ ناگهانی را خبر داد. پیکر آمد به تهران، رفت به قطعه ۲۲۹ بهشت زهرا و آرمید میان صدها قبر دیگر و آن سنگ قبر متفاوت خزید رویش. متن را خود فردوس به همسرش گفته بود و او وصیت را مو به مو اجرا کرد. برای تشییع پیکر او ده نفر بیشتر نیامدند که اغلب کارکنان اداره حقوقی دانشگاه بودند. آن روز بچه‌های مرحوم نیز نیامدند، حتی دو دخترش که با پیگیری‌های بعدی از زبان پسرعمه عادله که پیرمردی است، شنیدیم نامشان فریبا و شیواست و مقیم آمریکا هستند. شاید وصیت پدر این بوده، اما دکتر کاظمی برایمان تعریف کرد وقتی آنها به اداره حقوقی دانشگاه تهران آمدند به او گفتند چون کسی را در ایران ندارند قول بدهد کفن و دفنشان را تقبل کند.

این مرگ اما فاز دوم نیکوکاری این زوج را کلید زد. عادله ۴۰۰ میلیون تومان دیگر را علاوه کرد به ۲۰۰ میلیون تومان قبلی و گفت با همسرش تصمیم گرفته‌اند خانه‌هایشان در کیش و تهران را صلح دانشگاه کنند، ولی بعد از مرگ هر دو و با همان نیت سابق. اما چه حیف که مرگ دوم این همه زود و با عجله رسید. دکتر کاظمی در میدان انقلاب نزدیک ایستگاه مترو بود که تلفنش زنگ خورد و مردی آن سوی خط گفت خانمی در کیش تصادف کرده و از دنیا رفته، او گفت این زن دکتر عادله کاظمی‌فرد است. به این ترتیب اداره حقوقی یک بار دیگر دست به کار شد و پیکر متوفی را به تهران آورد و در بهشت زهرا در قطعه‌ای که کسی حضور ذهن ندارد شماره‌اش چیست دفن کرد.

این مرگ دوم همراه شد با فروش املاک این زوج و کسب دو میلیارد تومان پول به نفع دانشجویان نیازمند و مستاصل دانشگاه تهران، پولی که کسی نمی‌داند تا امروز زندگی چند نفر را تغییر داده است.

دنیای بی‌ارزشی است. یعنی ارزش بدی کردن و مال‌اندوزی و فقط به خود فکر کردن را ندارد. می‌شود در این دنیا به دیگران نیز فکر کرد و از انرژی مثبت ساطع شده از آن زندگی خوشی داشت. اینها اما به زبان ساده است و آنها که این را عملی می‌کنند کم هستند، آدم‌هایی مثل فردوس و کاظمی فرد که بعد از مرگشان گم نشده‌اند. راوی این شرح، اما دوست داشت یک چیز را تعریف کند وصحه بگذارد به بی‌وفایی دنیا که وقتی قرعه مرگ می‌آید این که، که هستی و چه جایگاهی داشته‌ای بی‌اهمیت می‌شود.

او سال ۹۲ در روزی از آن ماه که یادش نیست کی بود و رفته بودند برای خاکسپاری دکتر فردوس، در قطعه ۲۲۹ که پر بود از قبرهای خالی هول‌انگیز دیده بود که قبرکن وقتی پیکر رشید متوفی و آن شانه‌های ستبرش را خواباند روی زمین و سنگ لحد را چید رویش، چون قبر تنگ بود و نمی‌خواست آرامگاه ابدی را کمی گشاد کند و برای خودش کار بتراشد، سعی می کرد با فشار جنازه را در آن تنگنا جا دهد، بی‌اعتنا به تذکراتی که می‌شنید. اما اگر جسد بعد از مرگ را مثل لباسی بدانیم که از تن درمی‌آوریم دیگر چه اهمیت دارد این رفتارها، هرچند شک نداریم اخلاقی نیست. رئیس سابق اداره حقوقی می‌گفت دکتر فردوس مرد آرام و دانا و پایبند به مسائل اخلاقی و انسانی بود و آن‌قدر عاشق ایران و مردمش که حاضر بود برایشان هرکاری بکند، مردی چنان دل بریده از دنیا و اخت شده با مرگ که در چشم‌هایش هر زمان که صحبت مرگ می‌شد به جز آرامش وجود نداشت.

بنیاد حامیان و اعتمادی که باید تقویت شود

نیکوکاری در این کشور ریشه دارد، ریشه‌هایی عمیق و قطورکه خشک‌شدنی نیست. نیکوکاران و مهرورزان همه جا هستند، هرجا که ناخوشی باشد، هرجا که دست نیازی بلند باشد و هرجا که بیم برود، سرنوشت یک نسل در خطر باشد. آنها که مدرسه می‌سازند، آنها که بانی ساخت خوابگاه می‌شوند و کسانی که دغدغه‌شان فقر و احتمال ترک تحصیل است همه از یک جنس‌اند با دغدغه‌های مشترک. آنها امروز را می‌سازند به نیت ساخته شدن فردا، روی آدم‌ها کار می‌کنند اینها، روی سوادشان، توانشان، ماهر شدنشان و ساخته‌شدنشان برای زندگی.

اینها جماعتی تحسین برانگیزند که هدفشان و ماموریتشان در این دنیا هیچ وقت کهنه نمی‌شود و چون کهنگی در ذات نیکوکاری نیست می‌شود همیشه درباره‌شان گفت. خیران‌سال هاست درکشور در قالب جوامع و مجمع‌ها و بنیادهای مختلف مشغول مهرورزی‌اند که یکی‌شان بنیاد حامیان دانشگاه تهران است که تشکیل شده تا دست دانشجویان همین دانشگاه را به شکل‌های مختلف بگیرد از حمایت از فعالیت‌های علمی، آموزشی، پژوهشی، فرهنگی، هنری، کارآفرینی و ورزشی دانشجویان و استادان و کمک به تجهیز آزمایشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی دانشگاه گرفته تا حمایت معنوی و مادی از پژوهشگران و نخبگان به‌ویژه دانشجویان کارآفرین و دانش‌آموختگان جوان دانشگاه برای تأسیس شرکت‌های دانش بنیان.

از سال ۹۳ هسته اولیه بنیاد با این نیات شکل گرفت و حالا که تشکیلاتی چهارساله و نیمه است همین اهداف را دنبال می‌کند به امید باز کردن گره‌ها، برداشتن موانع از مسیرها و دمیدن امید به زندگی‌ها.

در سایت این بنیاد البته گزارش عملکردی درج نشده تا افکارعمومی بداند چه میزان سرمایه در اختیار بنیاد است و این سرمایه‌ها در چه راهی خرج می‌شود و کدام گره‌ها با نیات افراد نیک‌اندیش باز شده است. با این حال می‌گویند بنیاد حامیان دانشگاه تهران سالی یک‌بار در جلسه‌ای که با حضور خیران و واقفان برگزار می‌کند کرده‌هایش را تشریح می‌کند، کاری که الزامی به نظر می‌رسد.

این اطلاع‌رسانی و شفافیت لازمه بقای تشکیلات نیکوکارانه است و هر تشکیلاتی که این کار را انجام می‌دهد فقط به حکم وظیفه رفتار می‌کند وگرنه شفاف نبودن و گزارش ندادن و مهم‌تر، گزارش درست ندادن ریشه تشکیلات را می‌زند. اصلا شفاف نبودن و صداقت نداشتن ریشه نیکوکاری را می‌خشکاند به این دلیل که نیکوکاران که بی‌دریغ می‌بخشند اگر صداقت نبینند دلسرد می‌شوند و این بزرگ‌ترین اشتباه است در قبال خیل نیکوکاری که به یک اشاره سر و جان می‌دهند برای وطن.

حق با شماست

info@jamejamonline.ir

روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲

#حفاظ_پل

حیدری از تهران:

حفاظ‌های بیشتر پل‌های هوایی سطح شهر تهران کوتاه است، مانند پل کریم‌خان که این موضوع نیاز به رسیدگی دوباره دارد.

#کم_فروشی_لبنیات

فاطمی از تهران:

چرا دولت با کم‌فروشان کارخانه‌های لبنی برخورد نمی‌کند؟ کوتاهی دولت نسبت به این واحدهای تولیدی و جریمه‌های اندک، علت اصلی ادامه این تخلفات است.

#اتوبوس_آقایان

مقدم از تهران:

مدتی است خانم‌ها هنگام استفاده از اتوبوس خط پیچ شمیران- تجریش در بخش آقایان می‌نشینند. این بی‌توجهی آنها باعث می‌شود آقایان جا برای نشستن نداشته باشند، این درحالی است که صندلی‌ها در قسمت عقب اتوبوس یعنی بخش بانوان همیشه خالی است.

#پارکبان_خودمختار

احمدی از تهران:

با این‌که مسؤولان شهرداری و پلیس راهور بارها اعلام کرده‌اند فعالیت پارکبان‌ها غیرقانونی است، اما هنوز در بسیاری از معابر منطقه میرداماد این افراد جولان می‌دهند و از شهروندان پول زور می‌گیرند.

#کارخانه_آلاینده

ناصری از اراک:

بسیاری از کارخانه‌های فعال در اطراف شهر اراک، آلودگی تولید می‌کنند، اما سازمان حفاظت محیط زیست به نظر می‌رسد به فعالیت این کارخانه‌ها بی‌توجه است و برایش مهم نیست شهروندان درهوای آلوده آسیب زیادی می‌بینند.

#اینترنت_یواش

ایوبی از تهران:

بسیاری از شرکت‌های ارائه‌دهنده اینترنت ای‌دی‌اس‌ال خدمات مناسبی به شهروندان ارائه نمی‌کنند، چرا نهادهای مسؤول روی تبلیغات اغواکننده این شرکت‌ها نظارتی ندارند تا حق شهروندان پایمال نشود.

#زاگرس_هیزم

سنجابی از کرمانشاه:

بتازگی سودجویان به جان جنگل‌های زاگرس کرمانشاه افتاده‌اند و از هر فرصتی برای قطع درختان استفاده می‌کنند. چرا مسؤولان سازمان جنگل‌ها و سازمان حفاظت محیط زیست به این موضوع توجه کافی ندارند؟